

۹۰/۱/۳۰ دریافت •

۹۱/۳/۲۰ تأیید •

نقد و بررسی نظریه دوره‌بندی سیاسی تاریخ ادب عربی

علی افزلی *

چکیده

تاریخ ادبیات مجموعه مشخصی از اطلاعات معین که افزایش و کاستی نمی‌پذیرد، نیست. هر روز به موازات رشد جامعه بشری و پدیدار شدن بینش‌های نو و اطلاعات جدید، چهره تاریخ دگرگون و اعتبارهای پیشین باز نگریسته می‌شود. بنابراین، هر طرح و روشی برای مطالعه تاریخ ادب، در معرض تغییر و تکمیل و یا احیاناً طرد است. اما مهم آن است که طرحی که در یک زمان بخصوص برای مطالعه تاریخ ادب افکنده می‌شود، قادر به حل معضلات همزمان خود باشد. بررسی تاریخی ادب، لزوماً با نوعی تقسیم‌بندی تاریخی همراه است که بناچار دید ما را محدود می‌سازد. اما این، بهتر از عدم اتخاذ دید است. بخش‌بندی گذشته و نام‌گذاری آن، کار توصیف گذشته تاریخی را آسان‌تر و تحلیل‌ها را شفاف‌تر می‌کند. در این مقاله، ضمن اشاره به انواع الگوهای دوره‌بندی تاریخ ادب، نظریه آکادمیک یا همان دوره‌بندی سیاسی تاریخ ادب عربی به دوره‌های جاهلی، اسلامی، اموی، عباسی، انحطاط و معاصر، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. ابتدا، ویژگیهای نظریه به همراه استفاده‌های آغازین آن در ادب عربی و نام تمام تألیفات تاریخ ادبی که از این نظریه در دوره‌بندی ادوار ادب بهره برده‌اند، عنوان می‌شود، سپس بنیانهای آن به طور مشروح نقادی می‌گردد. در خلال این تحلیل، نشان داده می‌شود که دوره‌بندی تاریخ ادب عربی بر مبنای دوره‌های سیاسی، بازتابی انفعالی از تحولات سیاسی است که علاوه بر ایجاد تنگ‌نظری درباره آثار ادبی، بسیاری از شاعران و نویسندگان را به بوته فراموشی می‌سپارد. نگارنده، با پیشنهاد بسترهای تنوع‌بخش برای جایگزینی یا اصلاح این نظریه آکادمیک، شیوه درست را در یافتن ویژگیها و مؤلفه‌هایی درون ساختی از ادب می‌داند که بر اساس آنها، می‌توان الگویی برای تعیین دوره‌های تاریخ ادبی مشخص نمود.

کلید واژه‌ها:

تاریخ ادب عربی، تاریخ ادب نگاری، نظریه دوره‌های سیاسی، معیارهای دوره‌بندی.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دزفول ali.afzali.57@gmail.com

۱- مقدمه

یکی از معضلاتی که در مورد نگاشتن تاریخ ادب وجود دارد، این است که همواره تقسیم‌بندی‌های دوره‌های آن، بر اساس شیوه‌ها و شکل‌های خود آیین و خود مدار ادب نیست؛ بلکه همیشه مشکل وابستگی به وقایع و حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را داشته است. این در حالی است که تاریخ ادب باید تاریخ قبض و بسط و فراز و فرود ادبیات باشد و علل داخلی - ساختی تغییرات ادب را بیان کند.

در میان اغلب ملت‌ها، تاریخ ادبی حداقل بر مبنای چهار دسته الگوی کلی نوشته می‌شود:

(۱) الگوهای ادواری جریانها؛ مانند: چرخه‌های ظهور و افول و مراحل سه‌گانه «تولد، کمال و مرگ»

(۲) الگوهای سازمند و ارگانیک در ادبیات ملی. در این الگوها، هر کدام از مکتب‌های ادبی بر اساس کیفیاتی که در آنها غالب است از یکدیگر متمایز می‌شود؛ مانند: رمانتیسم، رئالیسم و ...

(۳) الگوهای گاهشمارانه که خطوط زمانی دلخواه را بر اساس دهه، سده به کار می‌گیرد.

(۴) الگوهایی که از تقسیم‌بندی ادواری تاریخ تبعیت می‌کند. چنین الگوهایی بیشتر بر این متکی است که هر حوزه سیاسی با فرهنگ اجتماعی خاص خود همراه است؛ بنابراین، ادبیات ویژه‌ای را پدید می‌آورد. (فتوحی ۱۳۸۷: ۱۴۶)

این چهار نوع الگو، گاه بطور متداخل و بدون در نظر گرفتن تقابل‌ها به کار می‌رود و مرزهای بین آنها تخمینی و فاقد وضوح است. با این حال در ادبیات اغلب ملل، آنچه از میان انواع الگوهای فوق، بیشتر رایج است، تقسیم بر مبنای دوره‌های سیاسی است؛ چرا که تاریخ سیاسی همیشه پس‌زمینه تاریخ ادبی تصور شده و عامل مهمی در دگرگونی‌های فرهنگی بوده است. دلیل این امر آن است که تاریخ نگاران، همواره جایگاه ادب را به پس‌زمینه‌ای به جا مانده از تحولات سیاسی - اجتماعی و یا به حبابی روی آب تقلیل داده‌اند. اگر پیشتر، تاریخ ادب را به سیاق

تاریخ نویسی سیاسی آن زمان که مشغول ثبت و شرح ظهور و فرود شاهان بود، به ولادت و وفات مؤلفانی نام آور تقلیل می‌دادند، دیری است آن را به روشهای امروزی تاریخ سیاسی تحریر می‌کنند و همانگونه که در تاریخ سیاسی، ادب همچون محصول شرایط و اوضاع خاص، در پس زمینه قرار می‌گیرد، در تاریخ ادب نیز آن را به مثابه فرآورده‌ای فرعی که تنها حوادث خاص سیاسی-اجتماعی را انعکاس می‌دهد، بر مبنایی غیر از خودش، مورد بررسی و کاوش قرار می‌دهند. دوره‌های سیاسی بیشتر بر این قضیه متکی است که هر حوزه سیاسی با فرهنگ اجتماعی خاص خود، همراه است؛ بنابراین، ادب ویژه‌ای را پدید می‌آورد.

۱-۲- ضرورت تحقیق

واکاوی و نقد منصفانه رایج‌ترین نظریه در نگارش تاریخ ادب عربی، با نشان دادن نقاط قوت و ضعف آن، یکی از مهمترین راهها برای طرح روشهای جایگزین است.

۱-۳- پرسش‌های تحقیق

این نوشته، در پی یافتن پاسخی برای پرسش‌های زیر است:

۱-۳-۱- آیا تاریخ‌نگاری ادب بر مبنای دوره‌های سیاسی، روش مناسبی است؟
 ۱-۳-۲- مزایا و کاستی‌های نظریه دوره‌بندی سیاسی در تاریخ‌نگاری ادب عربی چیست؟

۱-۳-۳- آیا می‌توان روش بهتری در نگارش تاریخ ادبیات معرفی کرد؟

۱-۴- روش تحقیق

در این مقاله، بعد از ارائه مقدمه‌ای در باب تاریخ ادب و تعریف مفهوم آن، نظریه آکادمیک و پایه‌های نظری آن معرفی می‌شود و مهمترین آثاری که در تاریخ ادب نگاری از این سبک بهره برده‌اند، ذکر گردیده، آنگاه به شکل مبسوط به نقد آن پرداخته می‌شود و درضمن آن راهکارهایی نیز برای تحلیل دقیق‌تر تاریخ-

نگاری ادب عربی بیان خواهد شد.

۱-۵ پیشینه تحقیق

در باب تاریخ نگاری ادب عربی و مکاتب آن، در کتاب *بررسی انتقادی تاریخ ادبیات نگاری در ادب عربی*، سید حسین سیدی، به ذکر پیشینه‌ای تاریخی از این موضوع پرداخته است. أحمد بوحسن در کتاب *العرب و تاریخ الادب*، مفاهیم و گرایش‌های نوین تاریخ ادب نگاری را با اتکا به کتاب *الآغانی* عنوان نموده است. محمود علی مکی در مقاله‌ای با نام *عصور الادب العربی* که در مجله *الفکر* به سال ۱۹۷۴ نگاشته، فهرستی از انواع تقسیم بندی‌های ادوار موجود در کتب تاریخ ادب عربی را برشمرده است. نگارنده نیز، در پایان نامه کارشناسی ارشد خود در سال ۱۳۸۲، مبانی شش نظریه تدوین و نگارش تاریخ ادب عربی شامل: انواع ادبی، نژاد، فرهنگی، جغرافیایی، مکتب‌های ادبی و آکادمیک را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

۲- نظریه آکادمیک در تاریخ ادب عربی

۱-۲- این نظریه، همان نظریه تقسیم تاریخ ادب عربی به دوره‌های ادب جاهلی، اسلامی، اموی، عباسی، مغولی، عثمانی و معاصر است. دوره، نوع یا طبقه نیست، بلکه بخشی از زمان است و به اعتبار نظمی از هنجارها تعریف می‌شود که در فرآیند تاریخ تنیده شده و از آن جدایی ناپذیر است. سرعت فراگیر شدن نظریه آکادمیک در تاریخ ادب عربی، به این دلیل بود که کتابهای درسی و دانشگاهی با به کارگیری آن، سبب انتشار وسیعش را فراهم آوردند.

۲-۲- نظریه تقسیم‌بندی ادوار تاریخ ادب عربی برحسب دوره‌های سیاسی، اول بار توسط *حسن توفیق العدل* در کتاب *تاریخ آداب اللغة العربیه* مطرح شد. (علی مکی ۱۹۷۴: ۱۲۵)

وی، استاد زبان عربی در مدرسه برلین شرقی بود و به واسطه آشنایی مستقیم با نظریه‌های نوین تاریخ ادبی، توانست با تلفیق دو دیدگاه عربی و غربی، مطالعه تاریخ ادب عربی را وارد مرحله جدیدی سازد. توفیق العدل در مقدمه کتاب خود چنین می‌نگارد:

«تاریخ ادب یک زبان، در تقسیم‌بندی دوره‌های خود، تابع تاریخ سیاسی و دینی در هر لحظه است. چون احوال سیاسی و دینی در حالت کلی تأثیرگذارند و اگر آنها قوی باشند، میل به تحرک در معارف دیده خواهد شد ... و به همین دلیل، نظر ما در تقسیم بندی دوره‌های ادب عربی چنین است: (۱) عصر جاهلی (۲) عصر صدر اسلام (۳) عصر حکومت اموی (۴) عصر عباسی و اندلس (۵) عصر حکومت‌های متوالی تا عصر معاصر» (توفیق العدل، ۱۹۰۶: ۱۸).

۲-۳- بعضی از مورخان، کارل بروکلمان را آغازگر تاریخ ادب نگاری بر پایه دوره‌های سیاسی می‌دانند. درست است که بروکلمان تقسیم «زمانی» را در کتاب تاریخ ادب عربی خود به کار گرفته، اما این تقسیم بندی اولاً - شامل دو دوره بسیار بزرگ و طولانی (ادب امت عربی از آغاز تا سقوط امویان و ادب اسلامی به زبان عربی از پایان دوره اموی تاکنون) است و ثانیاً - بروکلمان در جزئیات تاریخ نگاری این دو دوره بزرگ، از سبک‌های مختلف استفاده کرده است؛ مثلاً دوره عباسی را با تقسیم بندی موضوعی بررسی کرده که به نوعی به کارگیری نظریه انواع ادبی است. یا مثلاً دوره مغول را بر اساس توزیع علوم مختلف در اقلیم خاص خودشان مطرح نموده که نظریه اقلیم‌گرایی در تاریخ ادب نگاری است. (بروکلمان ۱۹۷۴: ۹۶)

۲-۴- تمام کتاب‌های مهم تاریخ ادب عربی که توسط نویسندگان عرب و خاورشناسان به رشته تحریر درآمده، نظریه آکادمیک را با اختلافات اندک، به کار گرفته‌اند که به آنها اشاره می‌شود:

أدب اللغة العربیة: محمدحسن نائل المرصفی (۱۲:۱۹۰۸)

الوسیط فی الأدب العربی و تاریخه: أحمد اسکندری - مصطفی عنانی (۱۹:۱۳۷۳)

تاریخ آداب اللغة العربیة فی العصر العباسی: أحمد اسکندری (۹:۱۹۱۰)

تاریخ الأدب العربی: أحمدحسن الزیات (۹:۱۹۸۵)

ادبیات اللغة العربیة: محمد عاطف برکات (۱۷:۱۹۰۹)

تاریخ أدب اللغة العربیة: عبدالله دراز (فیصل، ۲۱:۱۹۵۳)

تاریخ آداب اللغة العربیة: جرجی زیدان (۲۳:۱۹۹۶)

تاریخ الأدب العربی: عمر فروخ (۵۸:۱۹۹۷)

- تاریخ الأدب العربی: شوقی ضیف (۱۴:۱۹۶۰)
 الجامع فی تاریخ الأدب العربی: حنا الفاخوری (۳۹:۱۹۹۵)
 تاریخ ادبی اعراب: رینولد آلین نیکلسون (۷۱:۱۹۹۳)
 تاریخ الأدب العربی من الجاهلیه حتی عصر بنی امیه: کارلو آلفونسو نلینو (۱۰:۱۹۷۰)
 تاریخ ادبیات عرب: ژان محمد عبدالجلیل (۱۰:۱۳۶۳)
 ادب عربی (درآمد): هامیلتون گیب (۶۶:۱۳۶۳)
 تاریخ ادبیات عربی: رژی بلاشر (۷:۱۹۵۲)
 ۲-۵- در نظریه آکادمیک، واژه تاریخ به معنای «هم زمانی» به کار رفته و در آن ادب را به حوادث مهم تاریخی ارتباط داده‌اند.
 ۲-۶- نظریه آکادمیک، در ابتدا با ایجاد رابطه بین ادب و سیاست بنیان نهاده شد، اما بعدها این رابطه به تبعیت ادب از سیاست و یا گاهی تطبیق آنها بر یکدیگر منجر شد.

۳- نقد نظریه آکادمیک

بعد از تعریف و توضیح ویژگیهای نظریه آکادمیک و نیز شرح کامل کاربردهای این نظریه در تاریخ ادب عربی، اینک به نقد مبانی این نظریه می‌پردازیم:

۳-۱- اولین مسأله‌ای که در نقد این نظریه با آن مواجه هستیم، این است که تقسیم بندی ادوار تاریخ ادب عربی، طبق تقسیم بندیهای تاریخی صورت گرفته است. تاریخ ادب، یک حوزه معرفتی ترکیب یافته از تاریخ و ادب است، اما تاریخ ادب با تاریخ عمومی تفاوت دارد. در تاریخ عمومی، عوامل درونی حادثه، چندان مورد بحث نیستند، اما در تاریخ ادبی، مسأله تداوم سنت در آثار ادبی و نسبت اثر با قبل و بعد از خود، یکی از مسائلی است که به صورت جدی مورد بحث قرار می‌گیرد و ماهیت حادثه ادبی را از واقعه سیاسی جدا می‌کند. توفیق در روابط بینامتنی، با خواندن دقیق متون و مشخص کردن تأثیر و تأثرات آنها و همچنین نشان دادن فردیت هنرمند در تاریخ، از مسائلی است که در تاریخ عمومی کمتر مورد توجه قرار گرفته، در حالی که از مسائل عمده تاریخ ادب به حساب می‌آید.

همچنین، آثار ادبی، بی‌زمان هستند؛ یعنی حادثه ادبی همیشه اتفاق می‌افتد و خوانندگان جدیدی که با آثار جاودانه مواجه می‌شوند، همواره رویکرد، فهم و درک تازه‌ای از متون دارند که این درک، بخشی از تاریخ ادب را تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر، به دلیل این که گزینش در ادب، تابع ذوق است، همیشه این بخش، آسیب‌پذیرترین بخش تاریخ ادب به شمار می‌رود که در تاریخ عمومی کمتر اتفاق می‌افتد. شکی در این نیست که پژوهش‌ها و مطالعات ادبی، دارای پیوندهای محکمی با تاریخ هستند و این موضوع در ادب عربی به دلیل رابطه بسیار ادب با حوادث تاریخی نمود بیشتری پیدا کرده است. اما هیچ یک از این قضایا نمی‌تواند توجیه‌کننده تقسیم تاریخ ادب بر طبق تاریخ در معنای خاص آن گردد. در ضمن، به این نکته هم باید اشاره کرد که تاریخ عربی با آن مایه‌ای که باید نوشته می‌شد، به رشته تحریر درنیامده است. تاریخ با گذشت سالها، هنوز هم نتوانسته است خود را از طریقه کهن پرداختن به ذکر زندگی خلفا و امیران و رهبران نجات دهد و تاکنون موفق به ارائه نگاهی جامع‌گرایانه به امت اسلامی در همه طبقات اجتماعی آن و در همه سرزمینهای وابسته به آن نشده است. در واقع، مورخان عرب تاکنون سبکهای نوین تاریخ نویسی را به کار نبرده‌اند.

با چنین وضعیتی، مرتبط ساختن مطالعات ادبی به ارائه تاریخ و تبعیت از آن، کاری بسیار خطرناک است. در این صورت نه تنها تاریخ موفق به روشن ساختن ابعاد تاریک ادب نمی‌گردد، بلکه جامعه ابهامات و سیاهی‌های خود را هم بر تن ادب خواهد کرد.

نکته دیگر در تطبیق مطالعات تاریخ ادبی و تاریخ، این است که در این مطابقت تاریخ، بسیاری از فرضیه‌ها را با این عقیده که از بدیهیات هستند، بر ادب تحمیل خواهد کرد و به این ترتیب پژوهشگر ادبی با به کار بستن اطلاعات غلط تاریخی، در تحلیل خود به گمراهی سوق داده می‌شود. انکار رابطه و همکاری بین مطالعات ادبی و تاریخ درست نیست. اما این رابطه باید آزادانه و دوطرفه باشد و بر تبادل نتایج قطعی و صحیح مبتنی گردد نه تحمیل یکطرفه آن. این اشتباه را مورخان ادبی معتقد به نظریه آکادمیک، مرتکب شدند و تاریخ ادب را بر مبنای

تقسیم بندیهای تاریخی، به ادوار پنج گانه خود قسمت کردند. نتیجه این کار منجر به این قضیه شد که آراء و نظرات ادبی، تبدیل به عقایدی پراکنده، مختلف و غیرواقعی گردد. وظیفه اصلی مطالعات ادبی که ارائه نتایجی روشن و قاطع در مورد تاریخ ادبی است، با تبعیت مطلق ادب از تاریخ، به طور مسلم خدشه دار شده است.

۳-۲- نظریه آکادمیک در تقسیم ادوار تاریخ ادب عربی، برگرفته از ادبیات غرب است. اول بار، اندری دوشیسون، در کتاب *تاریخ ادبی فرانسه* در سال ۱۷۶۸ میلادی، دوره بندی سیاسی را در تاریخ ادب نگاری به کار گرفت. (نوفل، ۲۰۰۰: ۹۵) همچنین مورخان ادب ایتالیایی قرن هجدهم، در نگارش تاریخ ادبی از دوره‌های سیاسی بهره بردند. انطباق ادب غربی و ادب عربی به دلیل تفاوت‌های بنیادین ساختاری، اجتماعی و سیاسی این دو، نظر سنجیده‌ای نیست. امین الخولی در مخالفتش با نظریه آکادمیک، اعلام می‌کند که نظریه آکادمیک، اقتباسی از ادب غربی است و اگر مناسب آن ادب است، به خاطر وحدت و یگانگی اجتماعی است که در آنجا موجود می‌باشد و این نظریه، مناسب ادب عربی نیست. «از آن هنگام که متصلین به غرب، این روش از مطالعات تاریخ ادبی را اقتباس کردند و دریافتند که غریبان ادب خود را به عصرهایی با وحدت اجتماعی آشکار تقسیم می‌کنند، ادب عربی را به تقلید از غریبان، به عصرهای زمانی تقسیم کردند». (الخولی ۱۹۴۵: ۱۲)

مارون عبود نیز در مخالفت با نظریه آکادمیک چنین می‌نویسد:

«معیار سیاسی برای تقسیم بندی ادوار تاریخ ادب عربی که ادبی درباری و کهن است، مناسب نمی‌باشد. اما برای ادب غربی پسندیده است. در ادب عربی انگیزه‌هایی غیر از آنچه نزد اروپاییان است، وجود دارد. ادیب غربی در آنچه اخیراً نوشته، به ملت تکیه کرده است ولی ادیب عرب، کماکان وابسته حاکمان بوده که با مال و هدایا او را بی‌نیاز سازند» (عبود ۱۹۶۰: ۴۵).

۳-۳- نظریه آکادمیک در خلال تقسیم بندی ادوار تاریخ ادب عربی، به نتیجه عجیب دیگری رسید و آن ایجاد رابطه بین سیاست و ادب بود. پایه استنادی این نظریه، در واقع عقاید هیپولت تین^۱ بود که در قرن نوزدهم ادب را به جامعه شناسی متصل کرد. اما حقیقت امر این است که طراحان نظریه آکادمیک، از بین

ابعاد مختلف محیط‌های اجتماعی، تنها «سیاست» را مد نظر گرفتند و از همین زاویه است که منتقدان، شدیدترین حملات را به آنها دارند. نظریه آکادمیک، با منحصر کردن دیدگاهش به عامل سیاست و محور قرار دادن آن در مطالعات تاریخ ادبی، اقدام به بزرگ‌نمایی و ستایش از این عامل نمود. در نظر معتقدان به این نظریه، اکتفا کردن به رابطه سیاست و ادب جایز نیست و ادب باید از جهتی مطابق با سیاست و از جهتی دیگر، تابع سیاست باشد. در واقع، سیاست برای ادب، در حکم خورشید برای زمین است که زمین در محوری ثابت به شکلی منظم به دور خورشید می‌گردد. طه حسین در همین زمینه می‌گوید:

«پیشرفت سیاست باعث پیشرفت ادب می‌شود و انحطاط آن هم باعث رشد ادب می‌شود. قرن چهارم هجری، دلیلی روشن بر این نکته است که رابطه سیاست و ادب، در بیشتر زمانها، رابطه‌ای عکس است ... حیات سیاسی مطلقاً معیار صحیحی برای حیات ادبی نیست و سیاست، مثل خیلی از عوامل دیگر، از جمله: جامعه، علم و فلسفه، گاهی باعث رشد ادب می‌شود و گاهی دیگر، موجب رکود و سستی آن می‌گردد. پس هیچکدام از اینها، به تنهایی نمی‌تواند معیار حیات ادبی باشد؛ همچنان که خود ادب هم نمی‌تواند معیار برای این علوم باشد. پس ضروری است ادب را برای خود ادب و با استفاده از خود ادب، بررسی کرده، تقسیم بندی درونی آن را ادبی قرار دهیم ...» (حسین ۲۰۰۱: ۴۰).

بنابراین گفته، او رابطه سیاست و ادب را می‌پذیرد ولی تقسیم بندی تاریخ ادب عربی بر مبنای سیاسی را رد می‌کند. طه حسین، تمامی مطالعات تاریخ ادبی را در سه مقیاس کلی بررسی می‌کند: مقیاس سیاسی، علمی و ادبی.

او با رد معیار سیاسی در تقسیم‌بندی‌ها می‌گوید:

«ما این شیوه را نمی‌پسندیم و نمی‌خواهیم از آن پیروی کنیم و تمام تدریسهای ما در دانشگاه و همه آن چیزهایی که در مجلات و روزنامه‌ها به چاپ می‌رسانیم، در راستای محو کردن این نظریه و کوبیدن معتقدان به آن است» (حسین ۲۰۰۱: ۳۸).

در تاریخ اندیشه ادبی و به صورتی عام‌تر در تاریخ اندیشه، رابطه بین ادب و

سیاست و تعاملاتی که با هم دارند، امری روشن است. اما نظریه آکادمیک در صدد آن است که این رابطه را تبدیل به «مطابقت» سیاست و ادب کند. از این دیدگاه، سیاست، شامل دوره‌هایی است و ادب باید تابع این ادوار باشد. به فرض مثال، اگر در تاریخ سیاست، عصری به نام عباسی وجود داشته، قطعاً ادبی با نام ادب عباسی با تولد این عصر سیاسی به وجود آمده است. اگر حکومتی سیاسی با نام اموی در سال ۱۳۲ هـ سقوط کرده، ادبی به نام ادب اموی هم سقوط نموده است و تمام نشانه‌های آن ادب از بین رفته و ریشه‌های ادب جدیدی، بلافاصله بعد از اتمام خطبه سفاح، اولین خلیفه عباسی، در مسجد کوفه با نام ادب عباسی آغاز شده است! ادب، با هر شأنی که برای ذوق و قریحه در آن قائل باشیم، فعالیتی فکری است که به سرعت تحت تأثیر این گونه دگرگونی‌های آنی واقع نمی‌شود و تغییر در آن، محتاج گذشت زمان است و به تدریج صورت می‌گیرد. در حقیقت، یک نتیجه و پدیده ادبی، مانند نوزادی است که پس از گذراندن مراحل متنوع و مختلف بارداری، حال به این شکل نهایی رسیده است.

نظریه آکادمیک، علاوه بر اعتقاد به مطابقت ادب و سیاست، پای را از این فراتر گذاشته، قائل به «تبعیت» ادب از سیاست شده است. در واقع ادب، در حکم سایه‌ای برای سیاست است؛ اگر سیاست قوی باشد، سایه بهتر و بزرگتر و اگر سیاست ضعیف‌تر گردد، سایه کوچکتر و کوتاهتر می‌شود. احمد امین با قوت و تأمل اشاره می‌کند که تقسیم بندی سیاسی برای تاریخ ادبی دقیق نبوده؛ چرا که پدیده ادبی، ریشه‌هایش را در اعماق و شاخه‌هایش را در آفاق می‌گستراند. وی وجود رابطه بین سیاست در حالت قدرت و ضعف از یک طرف و ادب و علم در دوران شکوفایی و انحطاط را از طرف دیگر مورد بررسی قرار می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که مطابقتی این چنین، میان این دو وجود ندارد. وی می‌افزاید:

«تاریخ به ما نشان می‌دهد که وضعیتی علمی، تابع حالت سیاسی نیست.

درست در آن هنگام که سیاست، بد عمل می‌کند، در کنارش مشاهده می‌شود که علم و ادب شکوفا شده‌اند. دلیل این امر این است که وضعیت سیاسی آنگاه خوب است که عدل و آرامش را در میان مردم برقرار کند. در غیر این صورت، ظلم باعث می‌شود که بسیاری از بزرگان و اندیشمندان برای فرار از سیاست،

به فعالیت علمی بپردازند و سبب شکوفایی علم می‌شوند». (امین ۱۹۸۷: ۱۲۳)
انطون سعاده ضمن بررسی ادب ملی عربی با اشاره به تقسیم بندیهای تاریخ ادب عربی می‌نویسد:

«نوآوری در ادب، نتیجه نوآوری یا تغییرات در اندیشه و احساس است. مورخان و پژوهشگران ادبی نداشته‌اند که تغییرات و دگرگونیهای سیاسی، تغییر در ادب و سبکهای آن را در پی خواهد داشت. اکثر آنها بر این باورند که نهضت‌ها و انقلاب‌های سیاسی، باعث نهضت ادبی می‌گردد. نظر من این است که دگرگونیهای سیاسی، عامل مؤثر در تغییر مسیر ادب نیست. چون من حوادث سیاسی را نتیجه شروع تغییر دیدگاه نسبت به زندگی یا کسب اعتقادی جدید در یک امت می‌دانم... سیاست به مانند ادب، در گرو مسائل دیگری است. وقتی اندیشه و احساس تازه‌ای نباشد، قطعاً سیاست و نهضت سیاسی جدیدی نخواهد بود و در ادب هم چنین است. وقتی فکر و احساس جدیدی در زندگی وجود نداشته باشد، ممکن نیست نهضتی ادبی یا هنری قیام کند».
(سعاده ۱۹۴۷: ۳۹)

اعتقاد به تبعیت ادب از سیاست، از اعتقاد به مطابقت آن دو هم خطرناک‌تر است. زیرا باعث می‌شود که پژوهشگر ادبی خود را پیرو دست و پای بسته آرا و احکام سیاسی بداند. تبعیت ادب از سیاست را می‌توان به راحتی رد کرد؛ برای مثال، ما باید در سالهای میانی حکومت اموی که سالهای اقتدار و برتری مطلق این حکومت بود، شاهد اوج شکوفایی و قدرت ادبی باشیم، در حالیکه ادب این سالها اصلاً این مشخصات را ندارد. یا ادب اندلس را در نظر بگیرید. دوره اژدهار و شکوه این ادب، دقیقاً مصادف است با دوران اختلاف و کشمکشهای درونی دولتهای سرزمین اندلس. اعتقاد به رابطه بین ادب و سیاست، امری طبیعی است. اما ذوب شدن ادب در سیاست، موضوع قابل دفاعی نیست.

۳-۴- موضوع مهم دیگری که در نظریه آکادمیک از آن غفلت شده، تأثیر ادب بر سیاست است. در حقیقت، نظریه آکادمیک در بررسی ارتباط ادب و سیاست، یکطرفه عمل کرده و برای ادب نقشی تأثیرگذار قائل نشده است. در ورای هر حادثه سیاسی، یک عامل فنی وجود دارد که در اکثر مواقع این عامل، یک عامل

ادبی است. وقایع سیاسی در تاریخ عربی از این قاعده مستثنی نیستند. مصطفی صادق الرافی، با ردّ معیارهای تقسیم بندی ادوار تاریخ ادب عربی چنین می‌نویسد: «متأخران، چاره کار را در باب تاریخ ادبیات زبان عربی در این اندیشه یافتند که این تاریخ را به پنج عصر تقسیم کنند: جاهلی، صدر اسلام، اموی، عباسی تا سقوط آن در سال ۶۵۶ هـ مجموعه‌ای از عصرهای کوچک تا عصر نهضت. اولین کسانی که این تقسیم بندی را ابداع کردند، مستشرقان اروپایی بودند که بر پایه آدابی که به آن Literature می‌گفتند، این کار را برای ادب عربی انجام دادند... اما آن عصرها، اگر هم این قابلیت را داشته باشد که سازنده تمدن عربی که مجموعه‌ای از دوره‌های زمانی است، بگردد، مناسب نیست که باب‌های تاریخ آداب زبانی باشد که با قرآن کریم به مرحله اعجاز رسیده است ... تاریخ، حوادث یک قوم است و آداب زبان، چیزی بیشتر از موضوعاتی که آن قوم به آن تکیه دارند، نیست. پس تاریخ آداب هر ملتی، باید بر اساس حوادث ادبی آن ملت تقسیم گردد... و پشتوانه اصلی قیام تاریخ عربی، ادبی محض بود... برای همین، بر آن شدیم که در تألیف این کتاب، شیوه کل‌گرایی را در پیش بگیریم و از تفکیک و جزئی‌نگری بپرهیزیم و تاریخ آداب را به مباحثی تقسیم کنیم که درون‌مایه و محتوای اصلی آن، حوادث باشند و نه صرفاً توالی عصور تاریخ سیاسی. پس آداب را به تاریخ اختصاص می‌دهیم، نه تاریخ را به آداب...» (رافی ۱۳۷۴: ۱۷)

انکار و عدم توجه به تأثیر ادب در سیاست، از ضعف‌های بارز نظریه آکادمیک می‌باشد.

۳-۵- نظریه آکادمیک از این لحاظ که مبدأ تقسیم ادوار تاریخ ادب عربی را به فاصله‌هایی آهنین، در میان ادوار ادبی تبدیل کرده است، مورد انتقاد واقع شده و ناقدان سخت به آن تاخته‌اند. حکومت عباسی در سال ۱۳۲ هـ تأسیس شد. اما ادب عباسی، سالها قبل از آن آغاز شده بود. پس نمی‌توانیم ادعا کنیم ادب عباسی دقیقاً در روز سیزدهم ربیع الاول سال صد و سی و دو هجری قمری، همزمان با تأسیس دولت عباسی به‌وسیله سفاح، به‌وجود آمده باشد. اصولاً دوره‌های ادب عربی، در دنباله هم و در ارتباط با یکدیگر، زنجیروار به‌وجود آمده‌اند. رژی بلاشر، در همین زمینه چنین می‌گوید:

«پایه تقسیم بندی مراحل ادب عربی بر مبنای عصرهای سیاسی، غلط و اشتباه است. در این تقسیم بندی نه تنها ملاحظات صرفاً ادبی را به هیچ وجه مورد نظر قرار نداده‌اند، بلکه منحصرأً به دگرگونیهای سلسله‌های حاکم و یا حوادثی عنایت داشته‌اند که علی‌رغم اهمیتشان در تاریخ اسلام، با ادب نه رابطه‌ای متجانس و متناسب داشته‌اند و نه پیوندی واقعی. خلاصه اینکه بروکلمان و پیروانش، فقط تقسیم‌بندی مورخان را که آن هم خود جای بحث فراوان دارد، عیناً بر تاریخ ادب منطبق کرده‌اند و توجه نکرده‌اند که حوادث تاریخی و حوادث ادبی، همواره همزمان اتفاق نمی‌افتند. مثلاً در شعر، رسالت محمدی، فاصله‌ای میان مفاهیم و معانی شاعران پیش از اسلام و شاعران آغاز اسلام به وجود نیامورد و تنها ایجاد خلافت اموی و اهمیت یافتن سوریه و عراق در جهان اسلام بود که شرایط خاص جدیدی به بار آورده، موجب تحوّل ادب عربی شد. همچنین صحیح نیست که صفت «عبّاسی» را بر دوره‌ای به امتداد پنج قرن منطبق کنیم که در آن، بخصوص از قرن سه به بعد، تمایل به عدم تمرکز ادبی به شدت جلوه گر شد و حتی تأثیر بغداد که مرکز خلافت بود، به تدریج زایل گردید». (بلاشر ۱۳۶۳: ۱۶)

احمد امین در مورد جدا کردن عصر اموی از عصر عبّاسی توسط مورخان ادبی

می‌گوید:

«بعضی از مورخان، حالت سقوط دولت اموی و قیام حکومت عبّاسی را چنان تصوّر می‌کنند که گویی حدّ فاصلی بین دو دولت وجود دارد و صفحه‌ای از تاریخ، با اتمام دولت اموی به پایان رسیده و ورقه‌ای دیگر به نام دولت عبّاسی شروع شده است و این مسأله به گونه‌ای وانمود می‌شود که گویی بین امت اسلامی در عصر اوّل و عصر دوم آن، هیچ رابطه‌ای وجود نداشته است. این تصویر به خصوص از دو ناحیه اجتماعی و فکری، بسیار دور از واقعیت است. قیام دولت عبّاسی، صفحه جدیدی برای این امور نبوده، بلکه ادامه مسیر حرکت آنها است. اگر دولت اموی می‌توانست به حکومت خود ادامه دهد، جنبش‌های علمی و اصطلاحات اجتماعی، نزدیک به آنچه در زمان عبّاسیان به‌وجود آمد، پدید می‌آورد». (امین ۱۹۶۴: د)

ادب معاصر عرب، ادبی صرف و متکی به سالهای عمر خود نیست. در این

باب، نشانه‌هایی از ادب جاهلی، نغمه‌های ادب اموی، موسیقی ادب عباسی و تکلف ادب دوره انحطاط قابل شناسایی است. دوره‌های ادبی در دریای تاریخ ادب عربی، چون موجهایی هستند که در پی همدیگر اوج می‌گیرند، به یکدیگر می‌رسند و در هم اثر می‌گذارند تا در موج بعدی ادغام گردند.

در ادب عربی این مسائل روشن است که خصوصیت هر دوره‌ای، در دوره ادبی بعدی نمایان بوده و مبداهای وضع شده در نظریه آکادمیک، نشان دهنده واقعیت ادبی نیستند.

۳-۶- یکی دیگر از ایراداتی که به نظریه آکادمیک وارد است، نادیده گرفتن «اساس مکانی» در تقسیم بندی ادوار تاریخ ادب عربی است. نظریه آکادمیک، عنصر زمان را در بررسی دوره‌های ادب عربی به کار می‌بندد. این عنصر تنها جانبی از مسأله را دربردارد و ابعادی را فرو می‌گذارد که نادیده گرفتن آنها به قیمت چشم پوشی کردن از عامل «اقلیم» در مطالعات تاریخ ادبی، تمام می‌شود. امین الخولی، اساس نظریه آکادمیک، یعنی تقسیم بندی بر اساس «عصور زمانی» را هدف گرفته و بر این عقیده است که نظریه آکادمیک، به رغم انتقاداتی که به آن شده، کماکان ادب عربی را در دوره‌های زمانی بررسی می‌کند و همچنین آن را از یک زاویه که همه ملت اسلامی را در برمی‌گیرد مورد سنجش قرار می‌دهد. مورخان ادبی نیز به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی نه جماعتی مخالف در این اجتماع یافت می‌شود و نه سرزمینی مستقل. او ادامه می‌دهد: «این تقسیم‌بندی زمانی، دمشق و پس از آن بغداد را مرکز تاریخ ادب قرار می‌دهد و عصرهای آن پیرامون اوج‌گیری و سقوط این دو پایتخت می‌چرخد. در این تقسیم‌بندی، وحدتی بود که همه امت اسلامی یا عربی را شامل می‌گشت و از دیدگاه آن، شرایطی واحد و عواملی تأثیرگذار به صورت یکسان، بر این امت یکپارچه به شکلی هماهنگ و همسان اثر می‌گذارد. نشانه آشکار آن، نفوذ سیاسی و سیطره حکومتی بود که بیانگر وحدت اجتماعی تدریجی است.» (خولی ۱۹۴۵: ۱۲) وی در مطالعه نظریه آکادمیک به این نتیجه می‌رسد که با وجود ادعای نظریه آکادمیک، مبنی بر بررسی ادب یک عصر از اعصار، در واقع مشاهده می‌شود که مطالعه این نظریه،

تنها منطقه‌ای از مناطق را شامل می‌شود و در اکثر مواقع این مکان، بغداد و اطرافش و دمشق و پیرامون آن هستند و از باقی سرزمینها غافل می‌گردد. پس این نظریه در میدان عمل، از بررسی و کندوکاو کلّ مناطق جغرافیایی یک عصر زمانی، عاجز است.

در پایان، امین الخولی راه حل، خود را تحت عنوان «نظریه جغرافیایی» اعلام می‌کند:

«ادب عربی باید در سرزمینهایی که در آنها پدید آمده، بررسی شود. سرزمین به سرزمین و اساس تقسیم [ادوار تاریخ ادب عربی]، اختلاف محیطها و تغییرات آنهاست...». (خولی ۱۹۴۵: ۱۳۲)

البته، این بدان معنا نیست که ادب عربی، ادب اقلیمهای مختلف باشد. عقیده بر این است که نه عنصر زمان و نه عنصر مکان، هیچکدام به تنهایی قادر به تفسیر تاریخ ادب عربی نیستند، بلکه هر کدام از آنها به جنبه‌ای خاص می‌پردازد که امکان چشم پوشی از آنها وجود ندارد.

۳-۷- موضوع دیگری که منتقدان نظریه آکادمیک به آن پرداخته‌اند، نادیده گرفتن انگیزه‌های فردی ادیبان در وضع قواعد این نظریه می‌باشد. نظریه آکادمیک، در بررسی خصوصیات هر عصر، به مجموعه‌ای از «احکام عمومی» اشاره می‌کند و شاعران، نویسندگان و آثارشان را طبق این احکام می‌سنجد و هر چه مطابق احکام بود، قبول می‌کند و غیر از آن را نادیده می‌گیرد. در بررسی تاریخ ادبی و آثار خلق شده ادبی، نمی‌توان از عامل فردی که پدیدآورنده اثر و پُر بار سازنده آن است، چشم پوشی کرد. در واقع، این انگیزه‌های فردی هستند که با شکوفا ساختن ذوق و قریحه ادیب، نام او را جاودانه می‌سازند. صدور قوانین و ویژگیهایی عام برای هر عصر، به جای آنکه پژوهش و تحقیق در باب تاریخ ادب را ساده‌تر و دقیق‌تر سازد، موجب پیچیدگی اجزاء آن و درهم آمیختگی نظرات و داوریه‌ها، کاهش میزان دقربالت و در نتیجه تعمیم یک اشتباه به یک عصر ادبی گردید. برخی از مورخان ادبی برای حلّ این مشکل، نظریه مکتبهای ادبی را برای تاریخ ادب نگاری ادبی پیشنهاد دادند و آن را به دلیل کشف درون ساختی قالبها و رنگهای متنوع ادب، در طول تاریخ، عنوان نمودند و نزدیکترین و بی‌نقص‌ترین راه

و شیوه‌ای آرمانی برای تقسیم بندی ادوار تاریخ ادب عربی دانستند. در این نظریه، ویژگی‌ها و گرایش‌های تخصصی شاعران یا نویسندگانی که راه‌های موازی و نزدیک به هم در پیش گرفته‌اند، در یک چارچوب قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، رعایت عوامل زمانی در ادب عربی، مفهوم خود را از دست می‌دهد. طبق این شیوه، محققان قادر خواهند بود مثلاً سبک یک شاعر معاصر چون احمد شوقی را در پیروی از قواعد کلاسیک قصیده سرایی با یک شاعر دوره اسلامی یا اموی، چون فرزدق، مقایسه کنند. بررسی یکپارچگی حرفه‌ای و فنی در طول تاریخ ادب و در سرزمینهای متفاوت در یک چارچوب فرد گرایانه، نشان دهنده عمق این نظریه و قدرت ژرف نگری آن است. همچنین بر طبق این نظریه، تاریخ ادبیات عربی از یک مشکل دیگر رهایی می‌یابد و آن عدم تبعیت از نظرات و آرای منتقدان و مورخان پیشین درباره نویسندگان و شاعران مختلف و نیز رهایی از اختصار تاریخ ادب به چهره‌های سرشناس است. چرا که ممکن است در میان ادبای گمنام، یک مکتب ادبی نهفته باشد. طه حسین، در بحث مکتب اوس بن حجر و شوقی ضیف، آنجا که از صنعت، تصنع و تصنیع سخن به میان می‌آورد، از این نظریه استفاده کرده‌اند. (حسین ۱۹۸۱: ۲۶۹ و ضیف ۱۹۸۷: ۸)

۳-۸- هدف نظریه آکادمیک این بود که با تقسیم بندی ادوار تاریخ ادب عربی، به شرح، توصیف و بررسی سیر مراحل آن بپردازد. اما چندی نگذشته بود که تئوریسین‌های این نظریه با فراموش کردن وظیفه، خود را بر گرسی قضاوت دیده و در مورد شکوفایی یا انحطاط عصرهای تاریخ ادبی شروع به نظریه‌پردازی نمودند: این عصر، عصر شکوفایی است و این عصر، عصر مرگ ادب و این دوره، دوره پیشرفت است و این مرحله مرحله جمود و خشکی. برای نمونه، اکثر تاریخ ادب نگاران عربی، فاصله سالهای ۳۳۴ تا ۶۵۶ ه.ق، را عصر انحطاط ادب عباسی دانسته‌اند. اگر اینان اندکی انصاف به خرج می‌دادند، قسمت بزرگی از این دوره را عصر پیشرفت و انقلاب و نوگرایی نام می‌نهادند نه عصر انحطاط. عصری که در آن شاعرانی چون: شریف رضی، متنبی، ابوالعلا معری و نویسندگانی مانند: ابن العمید، ابن عباد و فیلسوفانی چون: فارابی، ابن سینا و ادیبانی چون: ابوهلال عسگری، آمدی و جرجانی و نحوینانی مثل: ابن خالویه، ابن جنی و ابوعلی فارسی

زندگی می‌کردند. چنین عصری، با این همه مورخ و جغرافیدان و ستاره‌شناس، شایسته است که عصر پیشرفت باشد، نه عصر ضعف و انحطاط در ادب و علوم. این مسأله، باعث گردید تا پدیده تاریخ ادبی از راه اصلی منحرف شود. زیرا تاریخ ادبی، محتاج پژوهشهایی بی‌طرفانه است و دنبال کردن و ضبط حقیقت ادب عربی، قطعاً باعث نتیجه‌گیری‌های مطمئن‌تر و سازنده‌تر خواهد شد.

۳-۹- ایراد بزرگ دیگری که بر نظریه آکادمیک وارد شده، این است که این نظریه، تنها قله‌های بلند ادب را در نظر گرفته و بر طبق آنها نظر داده و تحت تأثیر نام‌ها و چهره‌های بزرگ، خصوصیات هر دوره ادبی را معین نموده است. به این ترتیب، شاعران و نویسندگان گمنام بسیاری نادیده گرفته می‌شوند و جنبه‌های تأثیرگذار و مثبت آثار آنها ثبت نمی‌گردد. این در حالی است که در همین آثار کوچک و ناشناس، بسیاری از نکته‌های روشنگر تاریخ ادبی، نهفته است. نظریه آکادمیک با پرداختن به عوامل عام و نیز عناصر متمایز کننده بزرگ هر عصر از عصر دیگر، تفاوت‌های دقیق و جزئی دوره‌های ادبی را در نظر نگرفته است. چه بسا، چشمه‌های کوچک و زلال باعث صافی و روانی بیشتر رودخانه جاری تاریخ ادب عربی می‌شد. منتقدان، برای رفع این اشکال از تاریخ ادب نگاری، نظریه «انواع ادبی» را مطرح کردند. مطالعه ادب بر طبق چنین نظریه‌ای، این فرصت را در اختیار مورخ عربی قرار می‌دهد که تنها به ذکر بزرگان یک نوع ادبی اکتفا نکند. در واقع همه کسانی که در یک نوع مانند: حماسه، غزل، فخر، هجا و ... قلمفرسایی کرده‌اند، از سرشناس گرفته تا گمنام، در پژوهشی این چنین، مورد توجه قرار می‌گیرند و این طریقه، باعث شمول‌گرایی در تاریخ ادبی می‌شود که یکی از وظایف و رسالت‌های تاریخ ادبی است. به عنوان مثال، یک مورخ ادبی، به همان نسبت که شان و تاثیر فرزددق، جریر و اخطل را بر ادب عربی نشان می‌دهد، میزان نوآوری‌ها و خدمات شاعری چون ذوالرمة را نیز متذکر می‌شود. تحلیل تاریخ ادب با چنین نظریه‌ای، تأثیرپذیری شاعران بزرگ هر سده را از شاعران کمتر شناخته شده همعصرشان بیشتر نشان می‌دهد. علاوه بر این، با استفاده از نظریه انواع ادبی، می‌توان میزان نوآوری و تجدید در یک نوع ادبی را در مقایسه با سنت‌گرایی‌های آن

نوع ادبی، مشخص کرد. حتی در چنین پژوهش‌هایی می‌توان یک نوع ادبی در ادب عربی را با همان نوع ادبی در ادبیات سایر کشورها مقایسه کرد. محمد دیاب با تقسیم موضوعات کتاب تاریخ ادب خود به: «زبان، نثر، شعر، دیوانهای شعری، صرف و نحو، علوم بلاغی، محاضره، انشاء»، عملاً از این نظریه در تاریخ ادب نگاری استفاده کرد. (دیاب ۱۹۳۲: ۱۴) مصطفی صادق الرافی نیز در کتاب «تاریخ آداب العرب» از نظریه انواع ادبی استفاده نموده است. (رافی ۱۹۷۴: ۲۹)

نتیجه‌گیری

- ۱- بررسی تاریخی، لزوماً با نوعی تقسیم‌بندی تاریخی همراه است. نگارش تاریخ ادب بر اساس دوره‌های سیاسی و اجتماعی یک فرهنگ خاص، ممکن است اطلاعات جالب توجهی در باب شناسه‌های فرهنگی و فکری یک دوره یا دوره‌های مختلف تاریخی به دست دهد. اما قطعاً موجب تنگ نظری درباره آثار ادبی می‌شود.
- ۲- تبعیت محض ادب از سیاست، اینگونه نشان می‌دهد که ادب از درون خود، دارای یک سلسله ویژگی‌ها و مؤلفه‌های بخصوص نیست که بتواند سازنده الگویی برای تعیین دوره‌های تاریخ ادبی باشد.
- ۳- تاریخ ادب نباید بازتابی انفعالی یا رونوشتی از تحولات سیاسی-اجتماعی باشد. کمال مطلوب یک تاریخ ادب آن است که بتواند از جمیع جهات ممکن و شناخته شده، رویه‌ها و وجوه مختلف ادب را بررسی کند. تبیین جریان تحول بر مبنای زمان تطوّر ذوق هنری تعلیل و استدلال عوامل درونی و نیروهای داخلی شکل دهنده انواع ادبی از وظایف تاریخ ادبی است. همچنین، تاریخ ادب به جای آن که طفیلی محض شرایط سیاسی باشد، باید گزارشگر سیر تکامل آن دسته از آثار ادبی باشد که بر اساس صیغه مشترک تألیفی، نوع ادبی، گونه‌های سبکی یا سنت زمانی، در گروه‌های کوچک یا بزرگ، قرار گرفته‌اند.
- ۴- برای نگارش تاریخ ادب عربی، باید بسترهای تئوریک تاریخ‌نگاری ادبی را مهیا کرد. در این راستا، انتخاب یک زاویه دید نسبت به تاریخ، گام مهمی است.

تاریخ ادب، یک حوزه معرفتی است، مرکب از ساختار تاریخ و ادب. در تاریخ ادبی، مسأله تداوم سنت در آثار ادبی و نسبت اثر با قبل و بعد از خود، ماهیت حادثه ادبی را از حادثه سیاسی جدا می‌کند. ضمن اینکه آثار ادبی «بی‌زمان» هستند، یعنی حادثه ادبی همیشه اتفاق می‌افتد و خوانندگان جدیدی که با آثار جاودانه مواجه می‌شوند، همواره رویکرد، فهم و درک تازه‌ای از متون دارند که بخشی از تاریخ ادب را تشکیل می‌دهد. تاریخ ادب باید تاریخ تحول ادبی، نیز تاریخ بسط و قبض و فرارز و فرود ادبیات باشد و علل داخلی-ساختی و خارجی-اجتماعی تغییرات ادبی را بیان کند.

پی‌نوشت

۱. منتقد، مورخ و فیلسوف فرانسوی، ایشان تحت تأثیر جنبش علوم طبیعی، در پی قوانینی برای ادبیات بود که ثابت و لایتغیر باشند.

منابع

- اسکندری، احمد ۱۹۱۰؛ تاریخ آداب اللغة العربیه فی العصر العباسی، القاہرہ: بولاق.
- اسکندری، احمد و مصطفی عنانی ۱۳۷۳؛ الوسیط فی الادب العربی و تاریخہ، ترجمه سید محمد رادمنش، تهران: دیبا.
- امین، احمد ۱۹۶۴؛ ضحی الاسلام، القاہرہ: مکتبه النهضه المصریہ.
- _____ ۱۹۸۷؛ ظهر الاسلام، بیروت: دارالکتاب.
- بروکلیمان، کارل ۱۹۷۴؛ تاریخ الادب العربی، تعریب عبدالحلیم النجار، مصر: دارالمعارف.
- بلاشر، رژی ۱۳۶۳؛ تاریخ ادب عربی، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- توفیق العدل، حسن ۱۹۰۶؛ تاریخ آداب اللغة العربیه، القاہرہ: الصنایع.
- حسن الزیات، احمد ۱۹۸۵؛ تاریخ الادب العربی، بیروت: دار الفقافه.
- حسین، طه ۱۹۸۱؛ الأدب و النقد (۱)، بیروت: مکتبه المدرسه.
- _____ ۲۰۰۱؛ فی الأدب الجاهلی، القاہرہ: دارالمعارف.
- خولی، امین ۱۹۴۵؛ فی الأدب المصری، القاہرہ: دارالاعتماد.
- دیاب، محمد ۱۹۳۲؛ تاریخ الآداب اللغة العربیه، القاہرہ: بولاق.
- زیدان، جرجی ۱۹۹۶؛ تاریخ الآداب اللغة العربیه، بیروت: دارالفکر.

- سعاده، انطوان ۱۹۴۷؛ الصراع الفکری فی الادب السوری، بیروت: دارالفکر.
 - صادق الرافی، مصطفی ۱۹۷۴؛ تاریخ آداب العرب، بیروت: دارالکتاب.
 - ضیف، شوقی ۱۹۸۷؛ الفن و مذاهبه فی الشعر العربی، القاهره: دارالمعارف.
 - _____ ۱۹۶۰؛ تاریخ الأدب العربی (العصر الجاهلی)، القاهره: دارالمعارف.
 - عاطف برکات، محمد ۱۹۰۹؛ ادبیات اللغه العربیه، القاهره: المطبعه الأمیریة.
 - عبدالجلیل، ژان محمد ۱۳۶۳؛ تاریخ ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
 - عبود، مارون ۱۹۶۰؛ أدب العرب، بیروت: دارالثقافه.
 - فاخوری، حنا ۱۹۹۵؛ الجامع فی تاریخ الأدب العربی، بیروت: دارالجلیل.
 - فتوحی، محمود ۱۳۸۷؛ نظریه تاریخ ادبیات، تهران: انتشارات سخن.
 - فروخ، عمر ۱۹۹۷؛ تاریخ الأدب العربی، بیروت: دارالعلم للملایین.
 - فیصل، شکری ۱۹۵۳؛ مناهج الدراسه الأدبیة، مصر: الخانجی.
 - گیب، هامیلتون ۱۳۶۳؛ درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
 - نائل المرصفی ۱۹۰۸؛ محمدحسن: الأدب اللغه العربیه، القاهره: السفور.
 - ناصف، حفنی ۱۹۷۳؛ تاریخ الأدب، القاهره.
 - نالینو، کارلو آلفونسو ۱۹۷۰؛ تاریخ الأدب العربیه، القاهره: دارالمعارف.
 - نوفل، احمد ۲۰۰۰؛ دروس ابن یوسف، القاهره: النجاح الجدیده.
 - علی مکئی، محمود ۱۹۷۴؛ عصور الأدب العربی، القاهره: مجله الفکر.
- Nicholson, R. A: A Literary History of the Arabs, Curzon press, 1993.